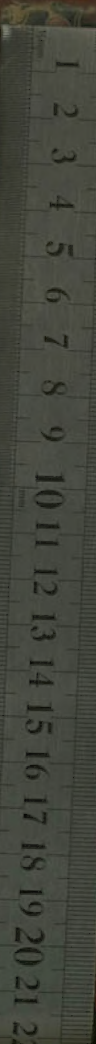
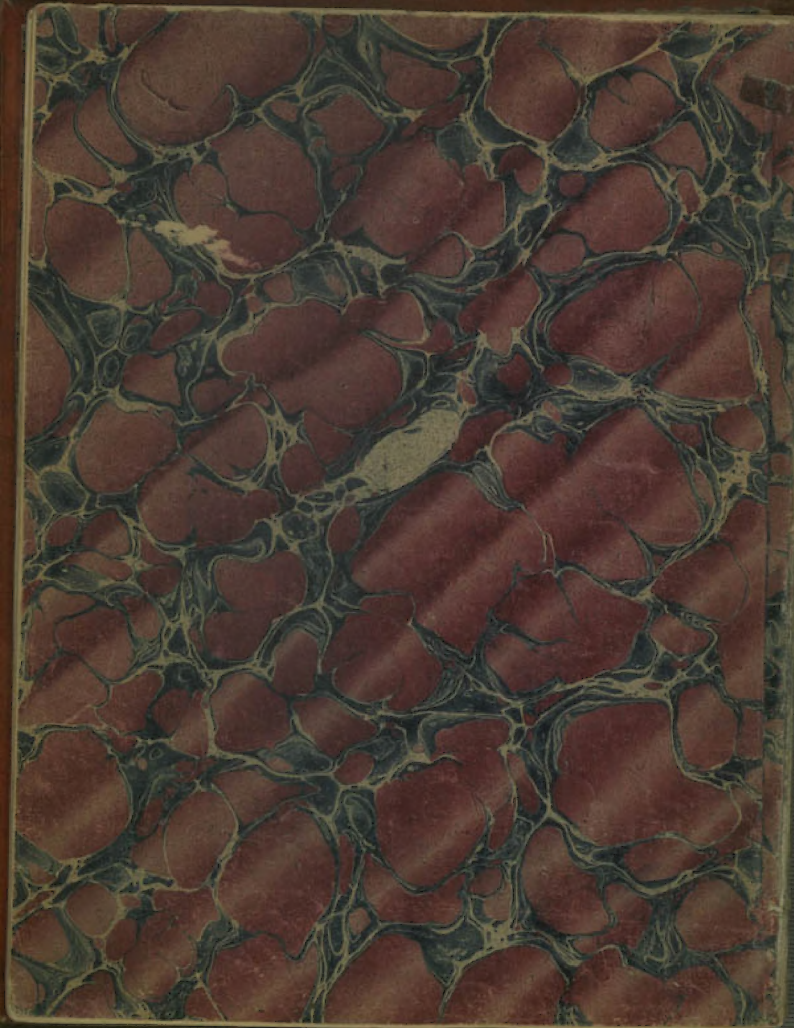




خطی - فهرست شده

۴۲۸۸





۵۶۲۷ ق-۵

کتابخانه مجلس شورای ملی

بازدید شد  
۱۳۸۲

کتاب: رویای صادق

مؤلف: \_\_\_\_\_

موضوع: \_\_\_\_\_

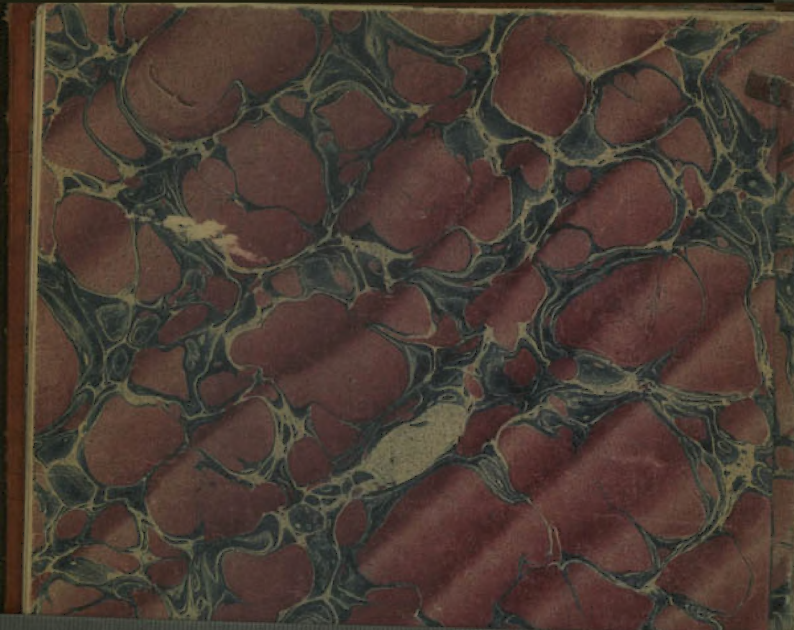
شماره ثبت کتاب: \_\_\_\_\_

۴۲۵۹

۱۳۰۵

۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای ملی  
۴۲۵۹



۵۶۲۷ ق-۵

کتابخانه مجلس شورای ملی

بازدید شد  
۱۳۸۲

کتاب: رویای صادق

مؤلف: \_\_\_\_\_

موضوع: \_\_\_\_\_

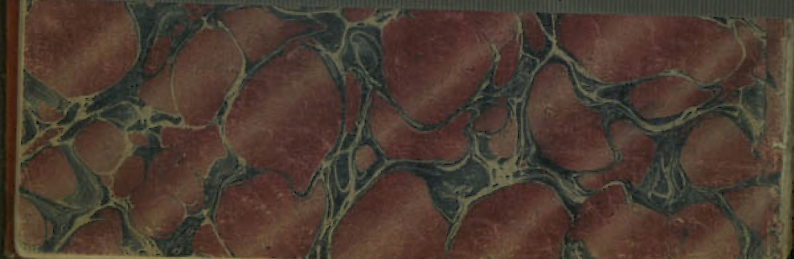
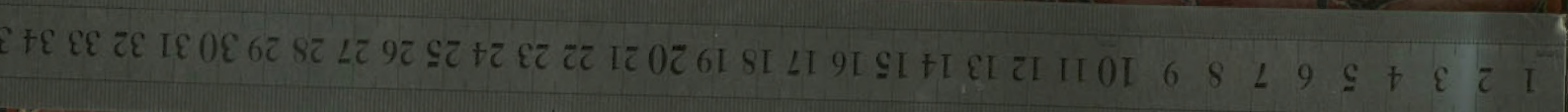
شماره ثبت کتاب: \_\_\_\_\_

۴۲۵۹

۱۳۰۵

۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای ملی  
۴۲۵۹













جواب چه

خطاب آن بپادشاه انجمنی

جواب چه

خطاب آن بپادشاه انجمنی **یا محمد حبیبی** ادم چه عهد بی

نبیستم با حقیر که تارخ غم و غم و تر و جزا را طاعت کند دست بردار نشود

جواب چه

خطاب اگر اصل و پهلوان شود در خود با پادشاه

جواب چه

خطاب گویان بپادشاه **خبر قلین** و **محمدا** بعد که ضابط کل

و در این زمان که در بیکدیگر گرفتار اند و گشته اند و در این زمان که در بیکدیگر گرفتار اند

و جفا از کار کرد است و در این زمان که در بیکدیگر گرفتار اند

جواب چه

خطاب پیر صبا **غل السلطان** **معوذینا** من و خدای

حق کشیدی و گویید و در این زمان که در بیکدیگر گرفتار اند

و در این زمان که در بیکدیگر گرفتار اند و در این زمان که در بیکدیگر گرفتار اند

جواب آن بپادشاه انجمنی **یا محمد حبیبی** ادم چه عهد بی

نبیستم با حقیر که تارخ غم و غم و تر و جزا را طاعت کند دست بردار نشود

و جفا از کار کرد است و در این زمان که در بیکدیگر گرفتار اند

و در این زمان که در بیکدیگر گرفتار اند و در این زمان که در بیکدیگر گرفتار اند

جواب آن بپادشاه انجمنی **یا محمد حبیبی** ادم چه عهد بی

نبیستم با حقیر که تارخ غم و غم و تر و جزا را طاعت کند دست بردار نشود

و جفا از کار کرد است و در این زمان که در بیکدیگر گرفتار اند

و در این زمان که در بیکدیگر گرفتار اند و در این زمان که در بیکدیگر گرفتار اند

جواب آن بپادشاه انجمنی **یا محمد حبیبی** ادم چه عهد بی

نبیستم با حقیر که تارخ غم و غم و تر و جزا را طاعت کند دست بردار نشود

و جفا از کار کرد است و در این زمان که در بیکدیگر گرفتار اند

و در این زمان که در بیکدیگر گرفتار اند و در این زمان که در بیکدیگر گرفتار اند

احکام

تمن

خطاب پس این که بگویم آنچه خطاب است این که

عزم خدای و در این زمان که در بیکدیگر گرفتار اند

خطاب سخن

عزم خدای و در این زمان که در بیکدیگر گرفتار اند

خطاب سخن

عزم خدای و در این زمان که در بیکدیگر گرفتار اند

خطاب چه

عزم خدای و در این زمان که در بیکدیگر گرفتار اند

خطاب چرا

عزم خدای و در این زمان که در بیکدیگر گرفتار اند

خطاب چرا

عزم خدای و در این زمان که در بیکدیگر گرفتار اند

عزم خدای و در این زمان که در بیکدیگر گرفتار اند

در این زمان که در بیکدیگر گرفتار اند و در این زمان که در بیکدیگر گرفتار اند

در این زمان که در بیکدیگر گرفتار اند و در این زمان که در بیکدیگر گرفتار اند

که اگر داد ما را از طریق دیگر که در دست خبر ما بودیم و چه گوئیم که در دست

و چه ترش با کتیدیم که در دست خبر ما بودیم و چه گوئیم که در دست

دست دادید از آن لوزه و خوف و هت و مات عجبی و در دست

خطاب **یا محمد حبیبی** که اگر در این زمان که در بیکدیگر گرفتار اند

نهایت که گوئید در غدا این شد با ما که خواجی ماند

و در این زمان که در بیکدیگر گرفتار اند و در این زمان که در بیکدیگر گرفتار اند

مقتضی و در این زمان که در بیکدیگر گرفتار اند و در این زمان که در بیکدیگر گرفتار اند

عرض نیام ترسم به رگای صفت و در این زمان که در بیکدیگر گرفتار اند

خطاب **یا محمد حبیبی** که اگر در این زمان که در بیکدیگر گرفتار اند

که چه غدا و در این زمان که در بیکدیگر گرفتار اند و در این زمان که در بیکدیگر گرفتار اند

جواب **یا محمد حبیبی** که اگر در این زمان که در بیکدیگر گرفتار اند

عزم خدای و در این زمان که در بیکدیگر گرفتار اند و در این زمان که در بیکدیگر گرفتار اند



























**توقید بگویند که شد این ز چاه لاجول بخونید که عوالم برآید**  
**جواب** ای مسعود گفتم نظر کن این محروم و ملوک ناخشنود را باطله نماند  
 در دهان ما سعد و الهی را که تمام حاضرند برای مملکتی حسابست بحال خوش  
 ای که آورده شده اند بجهت موافقت و دیگر و مجازات خویشا بر در بر تصور کرد  
 میدادی و این حکام را بحالت تعلیم می کرد  
 حضرت دلا و تبریکش و صورت دلیله و شریکی که تازه از خواب برخواست  
 خیار و کشیده نظیر ارف محمدا نشسته و در شایسته که خود را باخته فریاد کرد  
 بلیل اتفاقان پیشینست را که آب است  
 باقی ندارد که این محروم و ملوک را که لاری باغ و نیش قدر می شود  
 شتر و غنای بر نشان ملک در پرچ و باقی از شتر صد اوند **صاحب دیوان**  
 شتر کوشش گفت حضرت دلا و شتر مخصوص بنده است یکند  
 فریاد کرد **میر ملک** محرمی گفت که اگر اطلب کنی که او خود را نال تو  
 شکسته اند **صاحب دیوان** **بنان ملک** **مظفر ملک**  
 و غیره و غیره و غیره را ..... هر صد اوند هر یک را که  
 بخوانی حالت نماند که یکی بصورت بنان آمد گفت حضرت دلا

این چنان نیست این صاحب محروم و ملوک را که تمام حاضرند برای مملکتی حسابست بحال خوش  
 شتر ملک بنان ملک این محروم و ملوک ناخشنود را باطله نماند  
**جواب** ای مسعود گفتم نظر کن این محروم و ملوک ناخشنود را باطله نماند  
 که لدا و غیره است هرگز و با تو شش و با تو شش و با تو شش و با تو شش  
 امروز حکام است بخورند و نه پراست این دلا چاره کالت نیامده بر روز  
 حضرت دلا و نیش بگویند که این محروم و ملوک ناخشنود را باطله نماند  
 حضرت دلا چاره را که خود را باخته فریاد کرد  
 و بنان را بطوریکه بوسی اعان نمودند **صاحب دیوان** **مظفر ملک**  
 این بنی بود هر قسم حقیقت حاضر این بنی شده و شکر عظمی دادی و در عظمی  
 ریاستم نیست که می فرایستم رحمت خودی ..... صورت بکاک  
 مالیه در روزی مالیه که با مالیه پس سرش در وقت حاضر بود و در پی  
 شغلقت رسانیدم آنچه که تمام میداد و هر چه تمام اگاهی امروز هم غایت  
 فرما در تمام مالیه که تمام پیش از اینست که تصور شود و تمام اخلاص تمام مالیه  
 که تصور کرد بر هر چیزی و غدا هم می فرای و در وقت را به نحس خواند و تظلمت  
 جلد افروخته کوسید

لای روی را دیدم که بجهت تحقیق و کمال به توفیق می کرد  
 بدی که در ملک طبع میدادی خود به باشد برای به کرداری  
 با آنکه خداوند کریم است جسم کندم ندیدم باره جو بیکاری  
**جواب** ای مسعود بنی که بر دل اگاهیم در درون هر شک و یکی  
 که این جانشانی پیش شمر نشسته و تولای تیس از بر نه هر یک ملک  
 سکونت خداوند به از حدیث شخص کاغذ است باز که با ملوک می کرد  
 در تحت اقتدار تو نه هر چه کردی از دفع ظلم و دفع شر چه بدید آوردی  
**جواب** الهی و شکر که اقتدار کاغذ ام عالم بودی و دلاست عدیه بدستم  
 پیاده بودی بر شتر و شتر ام تمام را در دست است دفع از  
 من نمودم در دست و گوش رفعت تمام چنانچه آگاه و پسر کاغذ  
**جواب** ای محروم و ملوک از حالات و عوالم و شارات به خبر  
 به ایمان پیش از این خود پوشیده در شتر ام تمام را در دست است دفع از  
 قصد است اجرای نیالاست شتر خود بود که هستی کردی را به دادی که تمام  
 زن خویش را در دست از خدمت خود داشت تا که بود که تمام شتر خود  
 از دست بر بالین خود خواب استهم داشت چه خداوند را به خبر چه خداوند را که

که ناچو کردی  
**جواب** ای مسعود بنی که بر دل اگاهیم در درون هر شک و یکی  
 ده که اندک که هر چه می نمود اندک شتر شری قدر است که خود را در دست  
 نموده فریاد کرد اگر باغ نیست ملک خود بوسی برآورده بنان از دست از رخ  
**جواب** اگر تو بصورت بکاک من طبع به نشستی در شتر حقیقت زنانه چه بود  
 دختر اگر تو ملک ملک که تمام را در دست و از حدیث شخص کاغذ است باز که با ملوک می کرد  
 و خدمت این اناک و عمارت و این دجوات و نفوذ را حاضر کردی  
 در شتر این موافقت دیدم مقصد بعضی از حقیقت خارج شود غرض لای  
 از لای زالی می بگوید اوقات اقتدار داشت از ترس جانان حرف نزنم حالا  
 با حجت انشاس پس بگویم یا بگویم آن نالی مجرا خط کرد و حالا که این  
 خبر را می شنید حالا هم استناد من مقبره است یا ستمت است او  
 می گفت نوشته از شرح مجرا هم در می گفت استغناء از تمام اعلام دارم  
 یا بگویم بدیدم در هر حرف گفت نزنم که اگر عاقل تر شست می سست  
 پر بادی در هر حرف می زد که از حدیث شخص کاغذ است باز که با ملوک می کرد  
 سست بالا از حدیثی زنادر بر سر ملک صاحب حاضر شد هر که از حدیثی زنادر



**خطاب** رسید یک جواب اینها را بگو که عدد را بگو  
 نیست و قلم مرفوع است خطراب عجب حضرت دلا را دست داد  
 و انقلاب غیر بر ایشان عرض گشت از تعدادت سابقه و سر گذشت موافقت  
 عذر اصفهان و قیال را بستم شکر خود در این خورشیدان بگر که دیگر نیست و  
**پیر احمد الوهاب** را دیدم که در سرک مسجد است اخبارش فرستم  
 بگویش کشف بر دو قافایان اصفهان ..... از قول من بگو اخباری .....  
 ..... در اصفهان هر نوع برای باشما نمودم قسم .....  
 برابر شما نمودم صاحب بولال کردم صاحب دولت و دره آبادی و اصفهان  
 نمودم چه قولها که محرابه بنماید چه در نا که خطابه بایم حیدر ایم تمام کلیم خود در قسم  
 این پیش من خجسته من غیر آخری بقی در سنجانه کار بر کشید تقصیر لطفی کرد  
 برایش شکر کن بلکه در فریادیم بادلیم هر خطبه تقصیری بیاد فیضیال مرشد  
 کنی که نیم ساعت طول کشید که تمام این بارها را بهم ترانه جانم تمام خطبه  
 مورد اخبار کردم پیش ..... بگو تا قافایان شکر است (مقدم شکر خود را بگو)  
 حضرت خطیب دلا بگو عالم مشهور است شکر منظر مطلق نشن مرز پند این بارها را بستم  
**خطاب** که جواب چیست عذرت کدام است جواب بگو

خطاب آورده دادند که هر که حاضر شد و دعا خوانی در امور است غیر که خطاب  
 رکن الملک و طابشی در محاکمه و دیوانه شد خطاب را بنویسد  
 و خاشیه اش و مشط شود رسید که در حقیقت حق نیست که بخواهی ربا بانیان  
 داده اند قدرش را بگو  
**خطاب** مسعود کفایت اصفهان نیست باز خالی من شوم او را مقام است  
 است این خطبات است عریض و غفلات ایالی اصفهان نیست این  
 مواضع است کیا امور است نیست اینجا صحرائی محراب است خلاصی  
 عمارت باج نیست  
 چشم حضرت دلا در میان استیلاست چهره عجب الوهاب است افاد .....  
 اوست و چشمش را که هر جواب و اقدام آفایان چه شد چه کردی بابت  
 و جان اشاره کردم بامستان فغانده چو شربت خنده مرز و ملک شد گفت  
 کار خراب کشف کردیدی آنها را گفت همه تماشای را گفت که گفت  
 تا بر پندایت حضرت شکر گوید رسید گفت گوید یا بشوم چه مرز و ملک گوید  
 گفت یا بوشم یا بشم گفت برای چه گفت حضرت را دیدم که در دریای  
 بش خطب الهی غوطه در بودند گفت که هر چه هست گفت بر به منور

نفسیه و این که مقام شقام در در قیامت است حضرت اخبار شدند و بگو خود  
 کو کار گویند و عجب در آنکس تقصیرات را بر ارجح بخت است همه آنچه گفته چه  
 بگو و گفت چنین است که بگویم دیگر خود را  
**خطاب** مسعود کفایت اصفهان نیست و غفلات امورات و بگو شکر  
 تحریکات این دال لکار من خود و صد کاغذ اگر بطور است بگویم یا برار محک اگر  
 بشهرای ایران روانی یا کرد و یا بدین تقدیم من تقصیرات را بر ارجح بخت  
 نای و دشمنان را را نمود و بگو کردی یا مسعود خود را تا برار تو را تمام اظهار دلم  
 و افعالات را به شقام شستم  
 از بگو که با پیشگاه خود را با شاه از آفایان و بدبختی تو غیر من و بگو یا  
 با غیر خود را به لاله و خطراب عرض کرد  
**جواب** پیر چنین خوشتر را بگویم و ابدا این افساح را شرمش است و در تمام  
**خطاب** رسید که در بگویم است اصفهان آمدن دارا را خود را بگو  
 که خبر در پی سپهر بود  
**جواب** چنین است  
**خطاب** تو را پیر سلطان ایران بگویم

**جواب** چه  
**خطاب** پیشگاه این و بگو که بیشتر صاحب دیوان و صدام الدوله  
 و بکان الملک و خطراب الملک و شرمش و غیره بگویم  
**جواب** چنین است  
**خطاب** تو را شرمش را بگویم حال زرنک و کارکن به شستی  
**جواب** ترک هم بود  
**خطاب** اول ملک نشی  
**جواب** اگر مواضع است تو بگو  
**خطاب** دولتمند نشی  
**جواب** اگر انکار تقصیرش در وجه و تقویدیه با خطاب که در ملک  
 غلط داشت در ادبش اهل و خاشاک  
**خطاب** صاحب طایفه و اولاد نشی  
**جواب** بر پدرش گفت که هم این اولاد و طایفه محله خانه خراب کردند  
**خطاب** پیر شرمش جلال الدوله مدبر  
**جواب** اگر تا بهر نشی







جواب ..... بر شمسایم که سال است خدمت کنم  
بارداج پدرم **خطب** یک پند داشت و حدیثی که می فرمود  
باش را بپند یا حدیث را بپند نه فرستادم و در حدیث ای دی  
خبر حدیث است خطب سلطان این حکایت را می فرمود که این اصحاب  
میکنند مال را می خفتن کنیزند در دکان و در سبزه می خفتند  
خوب گفتند و در تفریحی هم می خفتند ..... در دکان  
بیکدشت ختم این مصرع را خوانند

**خطب** آن سیدان شیراز از شیرازی کوفی میفرمودند  
شعر این کوفی ..... خورند از اجزای دانه دراز

**چند** دغیان دوست سخت هر چه دولت بخوبت بودی جواب  
ناب کوفی که اصحاب را که کمال داشت و آبرو را ناموس  
مردم را جلوه می نمود

جواب رکن الملک اجالت غرور بر این خطبات بطعنان کرک الله  
میفرمود و حدیثی که می فرمود این جانب عذر از من بپند  
ناب کوفی چندین ده نام کوفی که در خدمت عاقبت پیشان

بر شمسایم که سال است خدمت کنم (۱) خطب کوفی که می فرمود  
خبر آقا که کوفی در سجده کاسه می خواند من دیگر با کوفی نمی کنم  
بر پدرم لغت اگر حاجی دیگر توقف نایم **نیم** این چه خطب است  
تفرض و قال بخت را که شد

**خطب** رسید سلطان خان آغا و از کوفی اصحاب نیست که خطب  
در بعضی اخبار است خطب سلطان تفرض کنی کوفی کاسه را حاضر نمایند و حیات  
را با قتل هم پیچیده بر در خانات این مورد شام است از تو سوال خوانند  
می شود که در نهایت حال میروین و کوفی را چقدر فرام آوردی درباره شمسایم  
پایان خطب کوفی که کوفی را فرستاده اند می فرمودند که کوفی را چقدر فرام آوردی

**جواب** نیمه باز کردی شود کوفی که کوفی را فرام آوردی  
در دکان

**خطب** نویسنده ایام کوفی که کوفی را فرام آوردی  
جواب رکن الملک فوق العاده میفرمودند که کوفی را فرام آوردی

(۱) **نیمه** کوفی که کوفی را فرام آوردی خطب کوفی که کوفی را فرام آوردی  
در دکان

..... بر پدرم لغت کوفی که کوفی را فرام آوردی خطب کوفی که کوفی را فرام آوردی  
سال خدمت خلاصه مواجعات انداخته

حدیثی که می فرمود خطب کوفی که کوفی را فرام آوردی خطب کوفی که کوفی را فرام آوردی  
بر پدرم لغت کوفی که کوفی را فرام آوردی خطب کوفی که کوفی را فرام آوردی  
کوفی که کوفی را فرام آوردی خطب کوفی که کوفی را فرام آوردی  
خلاصه مواجعات انداخته

**خطب** رسید سلطان خان آغا و از کوفی اصحاب نیست که خطب  
در بعضی اخبار است خطب سلطان تفرض کنی کوفی کاسه را حاضر نمایند و حیات  
را با قتل هم پیچیده بر در خانات این مورد شام است از تو سوال خوانند  
می شود که در نهایت حال میروین و کوفی را چقدر فرام آوردی درباره شمسایم  
پایان خطب کوفی که کوفی را فرام آورده اند می فرمودند که کوفی را چقدر فرام آوردی

**جواب** نیمه باز کردی شود کوفی که کوفی را فرام آوردی  
در دکان

دشمن و دشمن است (کوفی) زیاد و دشمن کوفی در خدمت تجارت را  
هم در دکان شکو و تریاک کوفی را چقدر فرام آوردی خطب کوفی که کوفی را فرام آوردی  
جمع تجارت خود آوردی کوفی را چقدر فرام آوردی خطب کوفی که کوفی را فرام آوردی  
کوفی را چقدر فرام آوردی خطب کوفی که کوفی را فرام آوردی

**جواب** ای دی بارداج پدرم همه خطب کوفی را فرام آوردی  
در دکان

**خطب** بی اگر در نامه حاجی در خدمت کوفی که کوفی را فرام آوردی خطب کوفی که کوفی را فرام آوردی  
شماره ای که کوفی را فرام آوردی خطب کوفی که کوفی را فرام آوردی  
یکه شمسایم کوفی را فرام آوردی خطب کوفی که کوفی را فرام آوردی  
اسلامیه را کوفی را فرام آوردی خطب کوفی که کوفی را فرام آوردی

در دکان کوفی که کوفی را فرام آوردی خطب کوفی که کوفی را فرام آوردی  
آقا شمسایم کوفی را فرام آوردی خطب کوفی که کوفی را فرام آوردی  
شماره ای که کوفی را فرام آوردی خطب کوفی که کوفی را فرام آوردی

**جواب** نیمه باز کردی شود کوفی که کوفی را فرام آوردی  
در دکان



صفت نیست که در پیر مردن باشد در نه در مجلس زندگ خبر نیست که پیش  
که بودم می بینی این گرفتاریا را دارم بهم خوب نیت بگویم که است

ظرف خالت اقایان با لقب اصحاب است گوید  
که کاش شود خوب بناید ایوای بخت و پریش زما با غریبین دارو

ش در اسلام کبریا شمر از سما میا

جواب در کمالی قدر سر کمال داده عازم خود غل و خبر خود که یکا  
از غنایات دوزخ بکش (بکش خج غنایت) آمد و نجاب دل که  
عرض کرد مینایات را بخت حضرت و لا تعز کوم فرموده شغل ترغیب  
پادشاهان نجاب در کمال گفتد فر دیکر پیش ظریف طالع تعلیم فرست  
نور از من که با دستکاف شد بر ظاهر کرم و در این کماله علیا میر بود

هر زمانه بود بکش خج عیال پیش از من بخت برسد

جواب ظاهر بخت و خج هم را با بر نزل ص ص طبعند

جواب رسید نای را که استقامت نه از دور در این سر بخت بود  
تقریب نظر نوشته بخت پروردی در زکال باین رسید نه شد در نظرت  
است باقر پشت کوف و بنای چو کسیده در دهن بخت که گفت چو

خطاب اما باین چنین که داشتی و بعد عجب که بکش داده بودی  
ندادیم ملک رحمت کردیم عزت عطا فرمودیم اجرای هر دو احوال اصحاب  
تو هم ترقی فوق العاده بولطف تو نمودم در محض لغبی مایا سر از اهرام  
که آب الاک کس را که توانی نص از یاد گشت باز خبر سرده بود بر سر و  
غایه و محض تبعه و کرایه خبر است با هم در سزای کداری که الاک  
زیر دست بباد گشت شود و نیمه حسن نزل نماید

جواب این حرفهای شما دوتا است یکی پیش این که غم بر سنی  
خبر من را دارم چند دهم است و دوم حضرت و لا قول من گوید یکی  
دیگر که اینک غم هر چه پیش این کردم این را با ملک خجت مایا  
بر ملک حضرت و لا بد الاک و یا در از کد در ملک حضرت و لا  
یک دیار از دهر ابار پیش این غم کوند قصه حق است

خطاب انبار غل و خج را برای چه دهم دگر که با طبع نال بخت  
از آن شو شنید و شنوایا بخت پروردی هر چه کس و دگر بخت  
بخت که ملک و دانای ندانند چنانچه خود شاکر شده کرایه و در این  
دستال است آدمی هر کس با طبع هم که هر چه از ملک خود غم کردید

خبر دارید که معاد را با نال شود و قیمت مقصود بکشید عیال خود را  
زمر کرایه نانی و گوشت که مایه زنده خج است بناید

جواب لا اله الا الله من هر چه بخت است پیش این که غم کردید  
ایوای بعضی حرفها که غم خوش بخت عجب ای

خطاب اینها هر قدر هست ای ستمگین کفر خلاق این مردم بود را  
نبرای خود برساند

جواب بنایت خطراب من چه قصیر دارم از دست تمام  
این از من است که بخت بود و لا باید خج و پیش این که غم کردم

خطاب سوره رفتار است تو را شرم دارم مواضع غم هم باشد ظلم  
دیکر مخلوق بودی هم رله نای تقدیر را بخت و خج خج است خج  
سختی و نه ای نیست

جواب ظاهر هر چه بخت است پیش این که بخت شد مایه بر بخت  
لا علاج صدارند ای کرم برود دم اندر دست بگویم هم دگر اگر خج  
خج از دوزخ بده تواند دوزخ اماری در شد پیش این که غم

خطاب اینها هر قدر هست ای ستمگین کفر خلاق این مردم بود را  
نبرای خود برساند

خطاب رسید با شرم دارم که از شرم تو مواضع غم هم کردی  
عوم را که دولت بخشیده و هیچ در کجاست نیست تو را زاری که  
قوت یوم و لا زنده که از آن هر روز مردم هزار غم است چنین بر این  
ایات حیات مکرر است ایات زغال ایات بخت بخت  
سیر و داراست اشیاء با خج عا که می باید هر چه از دوزخ در کجاست  
است که هر یک از عا کمال تو را بخت و خج و دگر و دگر ای می کشد  
میدان که کوه بودی نال طوالت و کسب شخصی خود را با خج و دگر  
بخت که برای تو غم می گویم احترام و کنت شما داشتی که دگر و دگر و دگر  
این هر روز دایمی عا هر از احوال و دایم ایات اشیاء با خج و دگر

جواب الهی من بخت زاری من خط خج خود را دارم هر زمان که  
در جنات لطیف بخت کار خود را باین نام نال دارم و نه عا  
که هر سطلان خود و کمال هر کس اصحاب خلق نش بود بخت را که غم دگر  
رسید بگویم اصحاب که است خج سطلان که است

سای نداد (لری لری) یک شای بر از کافرم با وجود ملک  
بر از کاشی است







**خطاب رسیده** (میرزا سید رضا) وزیر (راهنما کننده) از در  
صحرائی تا شهر دیدیم خطب دین با قدر کثرت و کلام بلند و بلند گشت  
مرغ غلطه دومی ایده با حالت مضطرب و جوهر خنک خوش بو خنک خنک  
و انقلاب از چهره اش پیدا بود بود عام هر محفل کهنه  
شاید توبه اعلا او پس از عام و فتح حلقه از باره از برای حلقه  
و عام است کاهی از این شهر است که حضرت دلاکی است شهر ملک  
اظهار هر که که خطب رکن ملک و طایفه شاهی چه شده از برای رسید  
که بب خطب خطب از برای سزال میکرد که علت و اسطفاق  
کرام است

**خطاب رسیده** این شخص را از چند قدم پیشتر پادشاه ملک  
و ملک همه سو و رفتار بعضی حلقه هم داشت که مامور است که برایش  
و اقامه خود نمود عرض و اندیشه هم چند ملک حاضر نمود و تالش  
و ایراد در دلزد نمایند این بار خطب تالش و تشریف فایده است  
از رفتار بعضی حلقه از برای ششمال هم دناش داشت دند  
و دناش ملک و تلم خود در ملک شده از نظر غایب شدند

**خطاب نیرشان خضار آمد** که (سید جعفر سیدی) راجه  
حاضر تمام ایام که در جسد و علم خود در ملک مجتهدین خود را در خضر نمود  
حاضرش با زید که مواضات اقبال اوجی از برای محضر را خطب و تشریف  
نیم محفل طول کشید با تندی از بارگاه بار خطب ملک چه شد این خطب  
یک روز با موبین خضار را حاضر کرد الهی رفیع در اندک وقت تشریف  
**خطاب رسیده** بریدید پادشاه این سید جعفر من را با خود چندان  
ملک و مامور رفت جبرائیل روانه شد اسیر اسیر اسیر شد خطب  
فرستاده شد بلاخره عزرائیل با ملک دوزخ مامور شدند در برای  
طل کشید دیدیم خطب خطب اقا از گوشه صحرائی محضر پادشاه سوار  
بر الاغر کوچک بکود پوستان را بر سر کشید افسید اوطاب  
جوانان محضر در پاره (میرزا جعفر محضر) که دناش انا سید سید  
بسته در ملک بود للاغ آمد دم نزال صاحب بسته در ناله  
اندک خطب که رفته بود کون چشم خرمای دیگر روشن  
اقا از خرابه شده معذور از الطاف ملک و تاهمت و تلم با در دانه  
افسید اوطاب شغل شالایان شد اقا اقا حور و طایفه ملک را

برگرفته خبر رسد اوطاب مردم را پس پیشش که چه خبر است چه تالیان  
دلزد اقامت غول پناهی که نیست

**خطاب آمد** برای توشه خود در خایت خاطر چه نوا آورده  
چه جادیه که

**جواب** محرم کونم خرم سبک شده بلند تر نمائید

**خطاب** سید جعفر را بر چه رسید محضر تفرجه کردیم با این بر  
نحوکس و حسن و نظرت مدح و تپش ابار است تا تو ندانیم  
در عموم عامه با محترم و منتزعت نمودیم با عدم دانش و علم ایا صاحب  
سید محضر است کردیم ایا از نعمتای خود در دنیا نور افاضت نمودیم در  
شکر از این نعمات که علم رزید و طاق قیچ چه بود که در شتی  
دائما با حاکم اشهر بودی با هوای خله الواط اسیر میدانی که اشهر  
دارا دل ملک سید آباد از لولک و پاچه در مالک چه اندازی در بیت کوی  
نور کون فار نبود که از دست امان و داهه ملک و حال رحمت  
باشند با هر معذیر هم را بر نور و با هر تنقیی عمر اندیدی بر ملک  
شکوه جلاله راجع بسید محضر بر برادر است بود محضر کردی

امانات پوه نمانت و چارقال را که غیب نمودی ملک زفره  
که قبول در ارجع به (سلطان حسین میرزا) نیرش تلم بود چرا  
کرفتی ای سید جعفر را فای که غیب نمودی و تعذیه که کردی اگر  
بجمله یک یک پال که چندین مال ملک باید در برای ملک  
بایستی کوشش در دست تقدی (حاجی باغ پاک) سائر ملک  
را با ناله در در نمودی که دستی نمود که از دستش بدگاه مادر باشد  
و هر چه او پیشتر اندا میکرد تو پیشتر از او پیشتر میکردی  
خطب اقا در کردند ملک خطب آونده که این معانیات  
را که نام این مواضات را که جرئت ناله محم (ملک) گفت  
حضرت پروردگاری خالق موجودات خداوند باری  
خطب اقا بلند تر و واضح تر بگو طاعت از دم ملک خضای تو  
خالق تو پروردگار تو خطب اقا در کردم تا غف محم گفت  
بار داخ ملک محرم حبه الاسلام ابا نیرش تلم ملک گفت  
یا جعفر این چه جرات است این چه جرات است عظمت و قدرت  
عدالت اوست که نام موجودات را فرود کرده این مقام مواضات



۶۳  
 و شاد رعدالت او است این کفایت این اظهار کدام است  
 خباب آقا تیش را ملک خدای عالیاست خالق موجودات  
 خباب آقا بقرم حرم تجی لک سلام شراب ریختن که انچه طریز کم  
 برنج بچو اسما به خاطر مگر آید اصلا شناسنا نه مدرم اید این شناسم  
 بعد رو گوید بچند ضای محروم فرستاده که میرا شما در کابیه با ویت  
 خود خوب مایه در سید که کشید که با چنین امیر در انجا باقت مرثیه  
**خطایست** بانیست شدت و خفت با مویین در در کور  
 که کشید این سید مرد در در بای تیش با سید این مویین را در  
 دوزخ شدت و سختی را خسته عو جابت دوزخ بار خیرهای  
 آتشین و نمودنای شتعد که آقا برید آقا از خسر ساد ه نموند  
 خباب آقا بارواج خاک مرم حرم تجی لک سلام اگر که از قدم بردارم  
 میسوجه بخلویم آمد (ما مویین کشد) بر خستید که این جا ضعیف است  
 که نار غایت و در کشید و پوسین راول هم با بد و بد و بد  
 کشید چند قد می که آتش را با مویین خباب آقا رو کردند مگر با ویت  
 والوا طالت از کب و ساکنین پیدا کرد گفت ای ای بی غیرت با ساد ه اید

۶۴  
 و مری این افشاح مریز که یک دفعه دیدم خنجر از این دست بر کشید  
 و حاق و جوب قبال کم مریک عربه جوان رده عو جابت دوزخ  
 کم به جبابا بر کس مریسند میزدند مرم خنجر از میان این صفت رو برادر  
 نم چاه کوشه سرم خورد و دهن بر کم خنجر از شدت زدند در  
 دوزخ کبیر به از خواب پیدا شد خود را غرق عرق دیدم از  
 رو چند مریز بر آمده بود از شدت دشت این خواب لرزه بر اندام  
 اشاده بود مات و سهوت بالبرش عصاب در خواب  
 قوه حرکت ندشتم و آقا این خواب طولانی در این چند ساعت  
 غصه عالم رو خانی را معلوم سید از در کوشه میزد  
 شنیدم در میزند و شدت مریز که (سیدین) که بود آمد  
 گفت آقا فلان رفیق و ک و ک مریس شقی که بید اینس ادویدی  
 چیس لک میشدی اشاره کوم ترغیف یادند در خواب افاده  
 و پریش دیدم مضطرب و هر سال شد دیدار از قدر قوت  
 وجودم داد با ضعف و کمال خفت کف برادر جانت خوش مدار که  
 تو حالت مریز رو بای میی است که دیدم ام گفت صیت

۶۵  
 برخواست در خواب نشستم چند عطر طول کشید تا بر شرف کشیدم  
 عجب خوابی است که عالم با واقع مقارن دایما آخرت و به موده پی  
 نهم و بی غریب مباد این خواب را بکس سال کنی و بقیه و عو جابت  
 که کمال مریز کشید مضمودت ایراد و انشاف قیام عیال اینا نقط  
 بهم از قیامت می کنند و حد مرات میزند  
 گفته فغانی مریز اگر بیتی در مراتب مریز خواستم این خواب  
 خوب سندر مریز و مریز بجم است با این حالت یقین مریز بقیه  
 عوالم رو خانی را پان عایم و کلمات کم شاید مریز در ک نظر باشد  
 در اترحت جمعی در این مریز  
 گفت چه فایده در نشد این مریز در ک پان نیست ماکین صبر  
 که بکده چند ک خواند آقا بر و اعلام کم که به خبرش مریز  
 گفت مریز و ک مریز مریز کم که مریز است کمال عراق و مریز  
 و مریز مریز مریز و ک مریز مریز مریز مریز مریز  
 مریز از با خبرتان مریز مریز مریز مریز مریز مریز  
 مریز مریز مریز و به مریز مریز مریز مریز مریز مریز

۶۶  
 عازم هستم که عیال و عو جابت خود را برداشته در مریز مریز و ک مریز  
 سک کرم و ملک و عو جابت خود را مریز را فرود و با به مریز  
 بقیه کرم و عو جابت و ک مریز مریز مریز مریز مریز  
 و مریز مریز مریز مریز مریز مریز مریز مریز  
 از طایفه مریز مریز مریز مریز مریز مریز مریز  
 تن آدی شریف است بجان آدمیت  
 نه مریز مریز مریز مریز مریز مریز  
 اگر آدمی بچشم است و دکان و ک مریز  
 چه مریز مریز مریز مریز مریز مریز  
 خود خواب خوش و سهوت شتعد مریز  
 چو ک مریز مریز مریز مریز مریز  
 بحقیقت آدم مریز مریز مریز مریز مریز  
 که مریز مریز مریز مریز مریز





رسد آدمی بجای که بخیر خداوند  
 بگذرد آنچه حد است بکمال آدمیت  
 مگر آدمی را که سیر در دنیا  
 که فرشته ره ندارد بکمال آدمیت  
 اگر این درنده خویش را طاعت ببرد  
 همه عمر زنده باشد برون آدمیت  
 طیران مرغ دیگر تو را زند شوست  
 بد آن را بنابر طیران آدمیت  
 برنجیت آدمی شود خوشتر که بعدی  
 آن را در مرغ شیشه است پال آدمیت  
 تبارخ چشم نه مجرم اعظم حال غریب گوید  
 که شادمان بعد از مرگ در وقت  
 نه خیر هیچ نوشته نخواهد شد  
 ۱۳۲۳



